پارسیان دژ
تاریخ، فرهنگ و میراث ایران

مجموعهٔ مقاله‌ها
نسخهٔ ماندگار

خشایار شا بزرگ

متن کامل کتاب استر

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۲۵ اسفند ۱۳۹۳ · ۲۷ دقیقه مطالعه

چکیدهٔ مقاله

استر و هامان باب اول در ایّام اَخشُورُش (این امور واقع شد) * این همان اخشورش است که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد * در آن ایّام حینیکه اخشورش پادشاه بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه ی شُوشَن نشسته بود * در سال سوم از سلطنت خویش ضیافتی برای جمع سروران و خادمان خود بر پا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سرورانِ ولایتها بحضور او بودند * پس مدت مدید صد و هشتاد روز توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می داد * پس بعد از انقضای آن روز ها پادشاه برای همه کسانیکه د

پارسیان دژ / خشایار شا بزرگ

استر و هامان

باب اول

در ایّام اَخشُورُش (این امور واقع شد) *

این همان اخشورش است که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد *

در آن ایّام حینیکه اخشورش پادشاه بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه ی شُوشَن نشسته بود *

در سال سوم از سلطنت خویش ضیافتی برای جمع سروران و خادمان خود بر پا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروارنِ ولایتها بحضور او بودند *

پس مدت مدید صد و هشتاد روز توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می داد *

پس بعد از انقضای آن روز ها پادشاه برای همه کسانیکه در دار السلطنه شوشن از خورد و بزرگ یافت شدند ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه بر پا نمود *

پرده ها از کتان سفید و لاجورد با ریسمان های سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستون های مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ و سماق و مرمر سفید و دُرّ و مرمر سیاه بود *

و آشامیدن از ظرف های طلا بود و ظرف ها را اشکال مختلفه بود و شرابهای ملوکانه بر حسب کرم پادشاه فراوان بود *

و آشامیدن بر حسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه اش چنین امر فرموده بود که هر کسی موافق میل خود رفتاد نماید*

و وَشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه ی خسروی اخشُورُش پادشاه برپا نمود *

در روز هفتم چون دل پادشاه از شراب خوش شد هفت خواجه سرا یعنی مهُومان و بِزتا و حَربونا و بِغتا واَبَغتا و زاتَر و کَرکَسرا که در حضور اخشورش پادشاه خدمت می کردند امر فرمود *

که وشتی ملکه را با تاج ملوکانه بحضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلایق و سروران نشان دهد زیرا که نیکو منظر بود *

اما وشتی ملکه نخواست که بر حسب فرمانی که پادشاه بدست خواجه سرایان فرستاده بود بیاید پس پادشاه بسیار خشمناک شده غضبش در دلش مشتعل گردید *

آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمان ها مخبر بودند تکلم نمود (زیرا که عادت پادشاه با همه ی کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود *

و مقربان او کَرشَنا و شیتار و اَدماتا و تَرشیش و مَرَس و مَرسَنا و مَمُوکان هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را میدیدند و در مملکت به درجه ی اول می نشستند)*

گفت موافق شریعت به وشتی ملکه چه باید کرد چون که بفرمانی که اخشورش پادشاه به دست خواجه سرایان فرستاده است عمل ننموده *

آنگاه مُوکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که وشتی ملکه نه تنها به پادشاه تقصیر نموده بلکه به همه ی رؤسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اخشورش پادشاه می باشند *

زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد حینیکه مخبر شوند که اخشورش پادشاه امر فرموده است که وشتی ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است *

و در آن وقت خانمهای فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند به جمیع رؤسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد *

پس اگر پادشاه این مصلحت داند فرمان ملوکانه از حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد تا تبدیل نپذیرد که وشتی به حضور اخشوروش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه ی ملوکانه ی او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد *

و چون فرمانیکه پادشاه صادر کرده اند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود آنگاه همه ی زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک احترام خواهند نمود *

و این سخن در نظر پادشاه و رؤسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن ممُوکان عمل نمود *

و مکتوبات به همه ی ولایتهای پادشاه بهر ولایت موافق خط آن و بهر قوم موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه

ی خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند *

باب دوم

بعد از این وقایع چون غضب اخشورش پادشاه فرو نشست وشتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که درباره ی او صادر شده بود بیاد آورد *

و ملازمان پادشاه که او را خدمت می کردند گفتند که دختران باکره ی نیکو منظر برای پادشاه بطلبند *

و پادشاه در همه ولایت های مملکت خود وکلا بگمارد که همه ی دختران باکره ی نیکو منظر را به دار السلطنه ی شوشن در خانه ی زنان زیر دست هیجای که خواجه سرای پادشاه و مستحفظ زنان می باشد جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود *

و دختری که به نظر پادشاه پسند آید در جای وشتی ملکه بشود *

پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود *

شخصی یهودی در دارالسلطنه شوشن بود که به مردخای بن یائیر ابن شمعی ابن قیس بنیامینی مسمی بود*

و او از اورشلیم جلای وطن شده بود با اسیرانی که همراه یَکُنیا پادشاه یهودا جلای وطن شده بودند که نبُوکَد نَصر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود *

و او هدسه یعنی استر دختر عموی خود را تربیت می نمود چون که وی را پدر و مادر نبود و آن دختر خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش مردخای وی را به جای دختر خود گرفت *

پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دارلسلطنه شوشن زیر دست هیجای جمع شدند استر را نیز به خانه پادشاه زیر دست هیجای که مستحفظ زنان بود آوردند*

و آن دختر به نظر او پسند آمده در حضورش التفات یافت پس به زودی اسباب طهارت و تحفه هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه ی زنان نقل کرد *

و استر قومی و خویشاوندی خود را فاش نکرد زیرا که مردخای او را امر فرموده بود که نکند *

و مردخای روز به روز پیش صحن خانه ی زنان گردش می کرد تا از احوال استر و از آنچه به وی واقع شود اطلاع یابد*

و چون نوبه ی هر دختر می رسید که نزد اخشورش پادشاه داخل شود یعنی بعد از آنگاه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود چون که ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می شد یعنی شش ماه به روغن مُرّ و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان*

آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل می شد که هر چه را می خواست به وی می دادند تا آن را از خانه ی زنان به خانه ی پادشاه با خود ببرد*

در وقت شام داخل می شد و صبح گاهان به خانه ی دوم زنان زیر دست شَعَشغاز که خواجه سرای پادشاه و مستحفظ متعه ها بود بر می گشت و بار دیگر نزد پادشاه داخل نمی شد مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده او را به نام بخواند *

و چون نوبه ی استر دختر ابیحایل عموی مردخای که او را به جای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود چیزی سوای آنچه هیجای خواجه سرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بود نخواست و استر در نظر هر که او را می دید التفات می یافت *

پس استر را نزد اخشورش پادشاه به قصر ملوکانه اش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد در سال هفتم سلطنت او آوردند *

و پادشاه استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزکان در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت *

و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه رؤسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده بر حسب کرم ملوکانه خود عطایا ارزانی داشت *

و چون دوشیزکان بار دیگر جمع شدند مردخای بر دروازه ی پادشاه نشسته بود *

و استر هنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرده بود زیرا که استر حکم مردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می یافت به جا می آورد *

در آن ایام حینیکه مردخای در دروازه ی پادشاه نشسته بود دو نفر خواجه سرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی بِغتان و تارَش غضبناک شده خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند *

و چون مردخای از این امر اطلاع یافت استر ملکه را خبر داد و استر پادشاه را از زبان مردخای مخبر ساخت*

پس این امر را تفحص نمود صحیح یافتند و هر دوی ایشان را بر دار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه در کتاب تواریخ الایام مرقوم شد*

باب سوم

بعد از این وقایع اخشورش پادشاه هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده به درجه ی بلند رسانید و کرسی او را از تمامی رؤسائیکه با او بودند بالاتر گذاشت*

و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه ی پادشاه می بودند به هامان سر فرود آورده وی را سجده می کردند زیرا که

پادشاه درباره اش چنین امر فرموده بود لکن مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی کرد*

و خادمان پادشاه که در دروازه ی پادشاه بودند از مردخای پرسیدند که تو چرا از امر پادشاه تجاوز می نمایی*

اما هرچند روز به روز این سخن را به وی می گفتند به ایشان گوش نمی داد پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می شود یا نه زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم*

و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی نماید هامان از غضب مملوّ گردید*

و چون که دست انداختن بر مردخای تنها به نظر وی سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد زان رو که قوم مردخای بودند*

در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت اخشورش که ماه نیسان باشد هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد فور یعنی قرعه می انداختند *

پس هامان به اخشورش پادشاه گفت قومی هستند که در میان قومها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می باشند و شرایع ایشان مخالف همه قوم ها است و شرایع پادشاه را به جا نمی آورند لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست*

اگر پادشاه را پسند آید حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند و من ده هزار وزنه ی نقره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه ی پادشاه بیاورند *

آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد*

و پادشاه به هامان گفت هم نقره و هم قوم را به تو دادم تا هر چه در نظرت پسند آید با ایشان بکنی*

پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد*

به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد*

و مکتوبات به دست چارپایان به همه ی ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه ی یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه اذار باشد هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند*

و تا این حکم در همه ی ولایت ها رسانده شود سوادهای مکتوب به همه ی قوم ها اعلان شد که در همان روز مستعد باشند*

پس چاپایان بیرون رفتند و ایشان را بر حسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم در دارلسلطنه ی شوشن نافذ شد

و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند اما شهر شوشن مشوش بود*

باب چهارم

و چون مردخای از هر آنچه شده بود اطلاع یافت مردخای جامه ی خود را دریده پلاس با خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته به آواز بلند فریاد تلخ بر آورد*

و تا روبروی دروازه ی پادشاه آمد زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود*

و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند*

پس کنیزان و خواجه سرایان استر آمده او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاده تا مردخای را بپوشانند و پلاس او را از وی بگیرند اما او قبول نکرد*

آنگاه استر هتاک را که یکی از خواجه سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود خواند و او را امر فرمود که از مردخای بپرسد که این چه امر است و سببش چیست *

پس هتاک به سعه ی شهر که پیش دروازه پادشاه بود نزد مردخای بیرون رفت *

و مردخای او را از هر چه به او واقع شده و از مبلغ نقره که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه ی پادشاه بدهد خبر داد*

و سواد نوشته ی فرمان را که در شوشن به جهت هلاک ایشان صادر شده بود به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبر سازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده از او التماس نماید و به جهت قوم خویش او وی در خواست کند *

پس هتاک داخل شده سخنان مردخای را به استر باز گفت*

و استر هتاک را جواب داده او را امر فرمود که به مردخای بگوید*

که جمیع خادمان پادشاه و ساکنان ولایت های پادشاه می دانند که به جهت هر کس خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به صحن اندرونی بی اذن داخل شود فقط یک حکم است که کشته شود مگر آنکه پادشاه چوکان زرین را به سوی او دراز کند تا زنده بماند و سی روز است که من خوانده نشده ام که به حضور پادشاه داخل شود*

پس سخنان استر را به مردخای بازگفتند*

و مردخای گفت به استر جواب دهید در دل خود فکر مکن که تو در خانه ی پادشاه به خلاف سائر یهود رهایی خواهی یافت*

بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده*

پس استر فرمود به مردخای جواب دهید*

که برو و تمامی یهود را که در شوشن یافت می شوند جمع کن و برای من روزه گرفته سه شبانه روز چیزی مخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم همچنین روزه خواهم داشت به همین طور نزد پادشاه داخل خواهم شد اگرچه خلاف حکم است و اگر هلاک شدم هلاک شدم*

پس مردخای رفته موافق هرچه استر وی را وصیت کرده بود عمل نمود*

باب پنجم

و در روز سوم استر لباس ملوکانه پوشیده به صحن دروازه ی اندرونی پادشاه در مقابل خانه ی پادشاه بایستاد و پادشاه بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت رو به روی دروازه ی خانه نشسته بود*

و چون پادشاه استر ملکه را دید که در صحن ایستاده است او در نظر وی التفات یافت و پادشاه چوکان طلا را که در دست داشت به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده نوک عصا را لمس کرد*

و پادشاه او را گفت ای استر ملکه تو را چه شده است و درخواست تو چیست ؟ اگرچه نصف مملکت باشد به تو داده خواهد شد*

استر جواب داد که اگر به نظر پادشاه پسند آید پادشاه با هامان امروز به ضیافتیکه برای او مهیا کرده ام بیاید*

آنگاه پادشاه فرمود که هامان را بشتابانید تا بر حسب کلام استر کرده شود پس پادشاه و هامان به ضیافتی که استر بر پا نموده بود آمدند*

و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت مسؤل تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام اگر چه نصف مملکت باشد برآورده خواهدشد*

استر در جواب گفت مسؤل و درخواست من این است*

که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسؤل مرا عطا فرماید و درخواست مرا به جا آورد پادشاه و هامان به ضیافتیکه به جهت ایشان مهیا می کنم بیایند و فردا امر پادشاه به جا خواهم آورد*

پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده بیرون رفت لیکن چون هامان مردخای را نزد دروازه ی پادشاه دید که به حضور او بر نمی خیزد و حرکت نمی کند آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد*

اما هامان خودداری نموده به خانه ی خود رفت و فرستاده دوستان خویش و زن خود زَرَش را خواند *

و هامان برای ایشان فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر رؤسا و خدّام پادشاه برتری داده بود بیان کرد*

و هامان گفت استر ملکه نیز کسی را سوای من به ضیافتی که برپا کرده بود همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او مرا همراه پادشاه دعوت کرده است*

لیکن همه ی این چیزها نزد من هیچ است مادامیکه مردخای یهود را می بینم که در دروازه ی پادشاه نشسته است *

آنگاه زوجه اش زرش و همه دوستانش او را گفتند داری به بلندی پنجاه ذراع بسازند و بامدادان به پادشاه عرض کن که مردخای را بر آن مصلوب سازند پس با پادشاه با شادمانی به ضیافت برو و این سخن به نظر هامان پسد آمده امر کرد تا دار را حاضر کردند*

باب ششم

در آن شب خواب از پادشاه به رفت و امر فرمود که کتاب تذکره ی تواریخ ایام را بیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند*

و در آن نوشته ای یافتند که مردخای درباره ی بِغتان و تَرَش خواجه سرایان پادشاه و حافظان آستانه ی وی که قصد دست درازی بر اخشورش پادشاه کرده بودند خبر داده بود*

و پادشاه پرسید که چه حرمت و عزّت به عوض این (خدمت) به مردخای عطا شد بندگان پادشاه او را خدمت می کردند جواب دادند که برای او چیزی نشد*

پادشاه گفت در حیاط (و هامان به حیاط بیرونی خانه ی پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را بر داری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند)*

و خادمان پادشاه وی را گفتند اینک هامان در حیاط ایستاده است. پادشاه فرمود تا داخل شود*

و چون هامان داخل شد پادشاه وی را گفت با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید چه باید کرد و هامان در دل خود فکر کرد کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد*

پس هامان به پادشاه گفت برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد*

لباس ملوکانه را که پادشاه می پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می شود و تاج ملوکانه ای را که بر سر او نهاده می شود بیاورند*

و لباس و اسب را بدست یکی از امرای مقرب ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد بپوشانند و بر اسب سورا کرده و در کوچه های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی که پادشاه

به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد*

آنگاه پادشاه به هامان فرمود آن لباس و اسب را چنان که گفتی به تعجیل بگیر و با مردخای یهود که در دروازه ی پادشاه نشسته است چنین معمول دار و از هر چه گفتی چیزی کم نشود*

پس هامان آن لباس و اسب را گرفت و مردخای را پوشانیده و او را سوار کرده در کوچه های شهر گردانید و پیش روی او ندا می کرد که با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد*

و مردخای به دروازه ی پادشاه مراجعت کرد اما هامان ماتم کنان و سر پوشیده به خانه ی خود شتافت *

و هامان به زوجه ی خود زرش و همه دوستان خویش ماجرای خود را حکایت نمود و حکیمانش و زنش زرش او را گفتند اگر این مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد بر او غالب نخواهی آمد بلکه البته پیش او خواهی افتاد*

و ایشان هنوز با او گفتگو می کردند که خواجه سرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به ضیافتی که استر مهیا ساخته بود به تعجیل ببرند*

باب هفتم

پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند*

و پادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت ای استر ملکه مسؤل تو چیست که به تو داده خواهد شد و در خواست تو کدام است ؟ اگرچه نصف مملکت باشد بجا آورده خواهد شد*

استر ملکه جواب داد و گفت ای پادشاه اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه پسند آید جان من به مسؤل من و قوم من به درخواست من به من بخشیده شود*

زیرا که من و قومم فروخته شده ایم که هلاک و نابود و تلف شویم و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می شدیم سکوت می نمودیم با آنکه مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است*

آنگاه اخشورش پادشاه استر ملکه را خطاب کرده گفت آن کیست و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید *

استر گفت عدو و دشمن همین هامان شریر است. آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد*

و پادشاه غضبناک شده از مجلس شراب برخاسته به باغ قصر رفت و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است برپا شد تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید*

و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت هامان بر بستریکه استر بر آن می بود افتاده بود پس پادشاه گفت آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی عصمت می کند؟ سخن هنوز به زبان پادشاه می بود که روی

هامان را پوشانیدند*

آنگاه حَربونا یکی از خواجه سرایانی که در حضور پادشاه می بودند گفت اینک دار پنجاه ذراعی نیز که هامان آن را به جهت مردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده در خانه ی هامان حاضر است . پادشاه فرمود که او را بر آن مصلوب سازید*

پس هامان را برداری که برای مردخای مهیا کرده بود مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست*

باب هشتم

در آن روز اخشورش پادشاه خانه ی هامان دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت و مردخای در حضور پادشاه داخل شد زیرا که استر او را از نسبی که با وی داشت خبر داده بود*

و پادشاه انگشتر خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده به مردخای داد و استر مردخای را بر خانه ی هامان گماشت *

و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پای های او افتاده بگریست و از او التماس نمود که شر هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود باطل سازد*

پس پادشاه چوکان طلا را به سوی استر دراز کرد و استر برخاسته به حضور پادشاه ایستاد*

و گفت اگر پادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم مکتوبی نوشته شود که آن مراسله را که هامان بن همداتای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاک یهودیانی که در همه ولایت های پادشاه می باشند نوشته است باطل سازد*

زیرا که من بلایی را که بر قومم واقع می شود چگونه توانم دید و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست *

آنگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه و مردخای یهودی فرمود اینک خانه ی هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی بر یهودیان به دار کشیده اند*

و شما آنچه را در نظرتان پسند آید به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید زیرا هر چه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم گردد کسی نمی تواند آنرا تبدیل نماید *

پس در آن ساعت در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مردخای امر فرمود به یهودیان و امیران و والیان و رؤسای ولایت ها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بود نوشتند . به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبان آن و به یهودیان موافق خط و زبان ایشان *

و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته و آنها را بدست چارپایان اسب سوار

فرستاد و ایشان بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه در کره های مادیان های او بودند سوار شدند*

و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همه ی شهر ها بودند اجازت داد که جمع شده به جهت جان های خود مقاومت نمایند و تمامی قوت قوم ها و ولایت ها را که قصد اذیت ایشان می داشتند با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند*

در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایت های اخشورش پادشاه *

و تا این حکم در همه ی ولایت ها رسانیده شود سوادهای مکتوب به همه ی قومها اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند*

پس چارپایان بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بود روانه شدند و ایشان را بر حسب حکم پادشاه شتابانیده به تعجیل روانه ساختند و حکم در دارالسلطنه ی شوشن نافذ شد*

و مردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوشن شادی و وجد نمودند*

و برای یهودیان روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد*

و در همه ی ولایت ها و جمیع شهر ها و در هر جاییکه حکم و فرمان پادشاه رسید برای یهودیان شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قوم های زمین به دین یهود گرویدند و زیرا که ترس یهودیان را برایشان مستولی گردیده بود*

باب نهم

و در روز سیزدهمِ ماه دوازدهم که ماه آذار باشد هنگامیکه نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر می بودند که برایشان استیلا یابند این همه بر عکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند*

و یهودیان در شهر های خود در همه ی ولایت های اخشوروش پادشاه جمع شدند تا برآنانیکه قصد اذیت ایشان داشتند دست بیندازند و کسی با ایشان مقاومت ننمود زیرا که ترس ایشان بر همه ی قوم ها مستولی شده بود*

و جمیع رؤسای ولایتها و امیران و والیان و عاملان پادشاه یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای برایشان مستولی شده بود*

چونکه مردخای در خانه ی پادشاه معظم شده بود و آوازه ی او در جمیع ولایت ها شایع گردیده و این مردخای آناً فآناً بزرگ تر میشد*

پس یهودیان جمیع دشمنان خود را بدم شمشیر زده کشتند و هلاک کردند و با ایشان هرچه خواستند به عمل

آوردند *

و یهودیان در دارالسلطنه ی شوشن پانصد نفر را به قتل رسانیده هلاک کردند*

و فَرشَنداطا و دَلفُون و اَسفاتا*

و فُوراتا و اَدَلیا و اریداتا*

وفَرمَشنا و اَربسای و اَرِبدای و یَزانا *

یعنی ده پسر هامان بن همداتای دشمن یهود را کشتند و لیکن دست خود را به تاراج نگشادند*

در آن روز عدد آنانی را که در دار السلطنه ی شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند *

و پادشاه به استر ملکه گفت که یهودیان در دارالسلطنه ی شوشن پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده اند پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده اند . حال مسؤل تو چیست که به تو داده خواهد شد و دیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید*

استر گفت اگرپادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن می باشند اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بردار بیاویزند*

و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذ گردید و ده پسر هامان را به دار آویختند*

و یهودیانیکه در شوشن بودند در روز چهاردهم ماه اذار نیز جمع شده سیصد نفر را در شوشن کشتند لیکن دست خود را به تاراج نگشادند*

و سایر یهودیانیکه در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده برای جان های خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبغضان خویش را کشته بودند از دشمنان خود آرامی یافتند اما دست خود را به تاراج نگشادند*

این در روز سیزدهم ماه اذار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند*

و یهودیانی که در شوشن بودند در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند*

بنا براین یهودیان دهاتیکه در دهات بی حصار ساکن اند روز چهاردهم ماه اَذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه می دارند و هدایا برای یکدیگر می فرستند*

و مردخای این مطالب را نوشته مکتوبات را نزد تمامی یهودیانیکه در همه ی ولایتها اخشورش پادشاه بودند از نزدیک و دور فرستاد *

تا برایشان فریضه بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه اذار را سال به سال عید نگاه دارند*

چون که در آن روز ها یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید لهذا آنها را روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند*

پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مردخای به ایشان نوشته بود بر خود فریضه ساختند *

زیرا که هامان بن همداتای اجاجی دشمن تمامی یهود قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فور – یعنی قرعه – برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود*

اما چون این امر به سمع پادشاه رسید مکتوباً حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند *

از این جهت آن روزها را از اسم فور ، فوریم نامیدند. و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه برایشان وارد آمده بود*

یهودیان این را فریضه ساختند و آنرا بر ذمه ی خود و ذریت خویش و همه کسانیکه به ایشان ملصق شوند گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را بر حسب کتابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند *

و آن روزها را در همه ی طبقات و قبایل و ولایت ها و شهر ها به یاد آورند و نگاه دارند و این روزهای فوریم از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریت ایشان نابود نگردد*

و استر ملکه دختر ابیحایل و مردخای یهودی به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسله ی دوم را درباره فوریم برقرار نمایند*

و مکتوبات مشتمل بر سخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت اخشورش بودند فرستاد*

تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند چنانکه مردخای یهودی و استر ملکه برایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمه ی خود و ذریت خویش گرفتند به یادگاری ایام روزه و تضرّع ایشان *

پس سُنن این فوریم به فرمان استر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید*

باب دهم

و اخشورش پادشاه بر زمین ها و جزایر دریا جزیه گذارد *

و جمیع اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست*

زیرا که مردخای یهودی بعد از اخشورش پادشاه شخص دوم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده سعادتمندی قوم خویش را می طلبد و برای تمامی ابنای جنس خود سخنان صلح آمیز می گفت *

> به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل ترجمه شده از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی
> The Holy Bible Persian Reproduced by photograghy from the Edition of 1904 ۹۳ P ۱۹۸۱ – ۶M برگرفته شده از پردیس اهورا

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «متن کامل کتاب استر»، پارسیان دژ، ۱۳۹۳.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

https://parsiandej.ir/articles/1618/pdf/متن-کامل-کتاب-استر.pdf

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵